



A Jurisprudential Analysis of Article 560 of the Islamic Penal Code: The Jurisprudential Basis for Halving a Woman's Diyah at One-Third, from the Perspective of Imāmī Jurisprudence, with a Critical Examination of Ayatollah Shāhroūdī's View

Hassan Rezaei Sarmi*

Received: 22 February 2026 | Recieved in revised form: 24 March 2026 | Accepted: 17 May 2026 | Published: 01 July 2026

Abstract

In determining the amount of a woman's Dīyah, Article 560 of the Islamic Penal Code provides: "The Dīyah of a woman and a man for bodily parts and functions is equal when it is less than one-third of a man's full Dīyah; if it reaches one-third or more, the Dīyah of a woman is reduced by half." This provision encompasses three cases: less than one-third, exactly one-third, and more than one-third. There is juristic consensus regarding the equality of the Dīyah of women and men in the first case and its reduction by half in the third case. However, there is disagreement concerning whether a woman's Dīyah should be reduced by half or remain equal to that of a man in the second case, namely, when the Dīyah reaches exactly one-third. This disagreement stems from differences in the wording of the relevant narrations. Employing a descriptive-analytical method and relying on library-based sources, the present study examines Article 560 from a jurisprudential perspective with regard to halving a woman's Dīyah when it reaches one-third of the full Dīyah. Emphasizing the position of the majority of jurists that a woman's Dīyah is to be halved upon reaching one-third, the study subjects Ayatollah Shāhroūdī's arguments in support of equality to critical examination. The findings demonstrate that the customary understanding and principles-based analyses of the cited narrations are consistent with the majority view that the halving of a woman's Dīyah begins at exactly one-third. Consequently, the claim that the Dīyah of women and men remains equal at one-third cannot be accepted, as it is inconsistent with the apparent meanings of the relevant evidence and faces serious jurisprudential challenges.



Keywords: Equality of *Diyah*; Halving of *Diyah*; Reaching one-third; Exceeding one-third; *Diyah* for women's bodily parts.

* PhD Researcher in Criminal Jurisprudence, Higher Institute of Jurisprudence and Islamic Sciences, Qom, Iran; Email: hasan67.rezaee@gmail.com

■ Sarmi, M. (2026)., A Jurisprudential Analysis of Article 560 of the Islamic Penal Code: The Jurisprudential Basis for Halving a Woman's Dīyah at One-Third, from the Perspective of Imāmī Jurisprudence, with a Critical Examination of Ayatollah Shāhroūdī's View. *Journal of New Perspectives in Islamic Jurisprudence*, 4 (2), 21-40. <https://doi.org/10.22091/rcjl.2026.13507.1238>



تحلیل فقهی ماده ۵۶۰ قانون مجازات اسلامی: مبانی تنصیف دیه زن در ثلث از دیدگاه فقه امامیه با تأکید بر نقد دیدگاه آیت الله شاهرودی

حسن رضائی صرمی *

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۲/۰۳ | تاریخ اصلاح: ۱۴۰۵/۰۱/۰۴ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۲/۲۷ | تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۴/۱۰

چکیده

قانون‌گذار در تبیین مقدار دیه زن در ماده ۵۶۰ قانون مجازات اسلامی بیان می‌دارد: «دیه زن و مرد در اعضاء و منافع تا کمتر از ثلث دیه کامل مرد یکسان است و چنانچه ثلث یا بیشتر شود دیه زن به نصف تقلیل می‌یابد». این ماده بر سه فرض مشتمل است: کمتر از ثلث، ثلث، بیشتر از ثلث. نسبت به حکم به تساوی دیه زن و مرد در فرض اول و حکم به تنصیف در فرض سوم اجماع فقهی وجود دارد، اما راجع به حکم به تنصیف یا تساوی دیه زن در فرض دوم - یعنی زمانی که دیه مرد به خود ثلث برسد - اختلاف نظر وجود دارد که از اختلاف تعبیر در روایات نشأت گرفته است. پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و با استناد به منابع کتابخانه‌ای، به تحلیل فقهی ماده ۵۶۰ در خصوص تنصیف دیه زن هنگام رسیدن به ثلث دیه کامل پرداخته و با تأکید بر نظریه مشهور مبنی بر تنصیف دیه زن در ثلث، ادله آیت‌الله شاهرودی در اثبات دیدگاه تساوی را مورد نقد جدی قرار داده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که ظهور عرفی و تحلیل‌های اصولی روایات مورد استناد، همسو با دیدگاه مشهور فقها مبنی بر آغاز تنصیف دیه زن در خود ثلث است. در نتیجه، ادعای تساوی دیه زن و مرد در ثلث، به دلیل عدم انطباق با ظواهر ادله و مواجهه با چالش‌های جدی فقهی، قابل پذیرش نیست.



کلیدواژه: تساوی دیه، تنصیف دیه، بلوغ به ثلث، تجاوز از ثلث، دیه اعضای زن.

* دانش‌پژوه رشته فقه جزا، مؤسسه عالی فقه و علوم اسلامی، قم، ایران. | hasan67.rezaee@gmail.com

□ صفائی‌راد، محمدجواد (۱۴۰۵). تحلیل فقهی ماده ۵۶۰ قانون مجازات اسلامی: مبانی تنصیف دیه زن در ثلث از دیدگاه فقه امامیه با تأکید بر نقد دیدگاه آیت الله شاهرودی، پژوهش‌های فقهی مسائل مستحدثه. ۴ (۲)، ۲۱-۴۰.

<https://doi.org/10.22091/rcjl.2026.13507.1238>

مقدمه

روایات باب دیات، تنها به صدد بیان مقدار دیه مرد برآمده‌اند؛ به عنوان نمونه در موضوع ذهاب بخشی از منفعت گویایی بدون آسیب زبان، معیار تعیین دیه حروف بیست و هشتگانه زبان عربی قرار گرفته است (پورصدقی و نوذری، ۱۴۰۳، ص ۵۶). روایات مربوط به این معیار، ناظر به مرد سخن گفته‌اند و هیچ اشاره‌ای به مقدار دیه زن ننموده‌اند و سایر موارد دیه نیز به همین شکل است. شارع در مقام بیان مقدار دیه زن به ارائه ضابطه اکتفا نموده است که اگر دیه کمتر از ثلث باشد دیه زن و مرد برابر خواهد بود و اگر از ثلث تجاوز نماید دیه زن نصف دیه مرد محاسبه می‌گردد. این ضابطه در خصوص حکم دیه زن در حالتی که مقدار دیه به ثلث برسد مبهم است، چون در برخی روایات تعبیر «بلوغ به ثلث» و در برخی دیگر تعبیر «تجاوز از ثلث» معیار تنصیف دیه زن قرار گرفته است. بدین سبب دو نظریه شکل گرفته و مشهور تنصیف در ثلث را برگزیده‌اند. برای رفع تعارض ظاهری میان روایات، سه راه حل ارائه شده که همگی مؤید دیدگاه مشهورند.

با این حال، مرحوم آیت‌الله شاهرودی با ارائه قرائتی نوین، بر تساوی دیه زن و مرد در فرض رسیدن دیه به ثلث تأکید نموده‌اند. نقل است که ایشان این مقاله را جهت ملاحظه و تأیید استدلال‌های آن، برای مقام معظم رهبری (حفظه‌الله) ارسال داشته‌اند تا با متقاعد نمودن ایشان نسبت به صحت نظریه، بتوانند ماده ۵۶۰ قانون مجازات اسلامی را اصلاح نمایند. در این موضوع غیر از مقاله‌ی ایشان، مقاله‌ای نگاشته نشده است. از این رو، جایگاه علمی مؤلف مقاله و احتمال تأثیرگذاری استدلال‌های ایشان در پذیرش نظریه تساوی، تحلیل دیدگاه ایشان را ضروری می‌نماید.

این مقاله بدین هدف نگاشته شده تا با تحلیل بیشتر بحث و از رهگذر تضارب آراء، زمینه برای انتخاب نظریه صواب تسهیل گردد. تحلیل دقیق مثال‌های عرفی مورد استناد در این بحث، تبیین وجوه تمایز میان مثال‌ها، تدقیق در تعابیر روایات و تحلیل تطبیقی بحث اصولی دخول و عدم دخول غایت در حکم معیاً از جمله نقاط قوت و ظرائف این مقاله به شمار می‌رود.

۱. دیدگاه‌های فقهی مقدار دیه زن در ثلث

دیه نفس زن مسلمان و همچنین دیه اعضا، جراحات و منافع وی، در مواردی که از یک سوم دیه کامل مرد مسلمان بیشتر باشد، نصف دیه مرد است؛ اما در مواردی که این مقدار کمتر از یک سوم دیه کامل باشد، دیه زن با دیه مرد برابر است؛ این مسئله محل اختلاف نیست. اما در خصوص دیه اعضا، جراحات و منافع زن در صورتی که به میزان یک سوم دیه کامل مرد باشد، در ماده ۵۶۰ قانون مجازات اسلامی به صراحت حکم به تنصیف دیه در ثلث نموده است، با این حال فقیهان در این فرض اختلاف نظر دارند (نجفی، ۱۴۰۴ ق، ج ۴۲، ص ۸۵).

مشهور بر این باورند که دیه زن در خود ثلث نصف می‌شود، بلکه برخی علما تنصیف در ثلث را اجماعی دانسته‌اند (طوسی، ۱۴۰۷ ق، ج ۵، ص ۲۵۶). قول به تساوی در ثلث نیز به کتاب *النهایه* شیخ طوسی نسبت داده شده و صاحب جواهر

به تبع صاحب ریاض - این نسبت را مشهور دانسته‌اند (نجفی، ۱۴۰۴ ق، ج ۴۲، ص ۸۸؛ طباطبایی حائری، ۱۴۱۸ ق، ج ۱۶، ص ۲۱۲). در مقابل نظر مشهور، مرحوم آیت‌الله شاهرودی بر اساس مفاد روایات، قول به تساوی در ثلث را اختیار نموده است.

۱-۱. مستند دیدگاه‌ها

مسئله «تصیف دیه زن در خود ثلث» یکی از فروع مباحث دیات است که خاستگاه آن تبعّد است. از این رو، آنچه در هر دو دیدگاه موافق و مخالف مورد استناد قرار می‌گیرد، روایات و اجماع است؛ اجماع تنها بر نظریه تصیف در ثلث ادّعا شده، اما روایات در هر دو دیدگاه مورد استناد قرار گرفته است، چون ظاهر برخی روایات تصیف در ثلث و ظاهر برخی دیگر تساوی در ثلث است.

۱-۱-۱. اجماع

شیخ طوسی در کتاب *الخلاف* نظریه تصیف دیه زن در ثلث را اجماعی دانسته‌اند (طوسی، ۱۴۰۷ ق، ج ۵، ص ۲۵۶). همچنین عبارت فاضل هندی ظاهر در وجود اجماع بر تصیف در ثلث است (فاضل هندی، ۱۴۱۶ ق، ج ۱۱، ص ۴۷). اما صاحب جواهر نبود چنین اجماعی را واضح دانسته و تنها شهرت قوی نسبت به تصیف در ثلث را پذیرفته است، تا جایی که حتی عبارات کتاب‌هایی مثل *النهایه* و *الارشاد* را - که ظاهر در تساوی در ثلث است - قابل توجیه دانسته‌اند (نجفی، ۱۴۰۴ ق، ج ۴۲، ص ۸۷).

مرحوم آیت‌الله شاهرودی پا را فراتر گذاشته و در مقاله خود شهرت به این قوّت را نیز مورد نقد قرار داده و علمایی چون محقق در *المختصر النافع*، شیخ مفید در *المقنعه*، شیخ طوسی در *النهایه* و *المبسوط*، ابن‌ادریس در *السرائر* و نویسنده *الفقه الرضوی* - اگر فتوای پدر صدوق باشد - را قائل به تساوی در ثلث دانسته است (هاشمی شاهرودی، بی‌تا، صص ۴-۱۲). لکن به نظر می‌رسد انتساب تسامح در تعبیر، آسان‌تر از استناد قول به تساوی در تصیف به فقهای مذکور است که در بررسی کلمات فقها بدان پرداخته خواهد شد.

به هر حال، اجماع به یکی از دو جهت نمی‌تواند مدرک در مسئله قرار گیرد؛ اول این که به خاطر مخالفت برخی علما، اجماعی در مسئله وجود ندارد یا حداقل ثابت نیست. دوم این که روایات متعددی در مسئله وجود دارد، لذا اگر اجماع بر تصیف در ثلث ثابت شود، مدرکی یا محتمل‌المدرک است و قول معصوم (ع) از چنین اجماعی کشف نمی‌شود؛ در نتیجه نمی‌تواند مستند مستقل تصیف در ثلث قرار گیرد.

۲-۱-۱. روایات

خاستگاه اصلی اختلاف نظر در این مسأله، اختلاف بین روایات است و در حقیقت هر دیدگاه بر تقریبی از حل تعارض بین دو دسته روایات استوار است. در این قسمت تنها به دو دسته روایات اشاره شده و در ادامه روش‌های ارائه شده برای حل تعارض دنبال می‌شود.

۱-۲-۱-۱. روایات دال بر تنصیف در ثلث

روایاتی که بر تنصیف دیه زن در خود ثلث دلالت دارند عبارتند از: صحیحہ حلبی، موثقہ ابی بصیر، صحیحہ ابان بن تغلب (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۷، صص ۲۹۸-۲۹۹) و صحیحہ جمیل (ابن بابویه قمی، ۱۴۱۳ ق، ج ۴، ص ۱۱۹). به عنوان نمونه، حلبی از امام صادق (ع) چنین روایت می‌کند: «دیه جراحات مردان و زنان یکسان است تا زمانی که جراحات به یک سوم دیه کامل برسد. پس هنگامی که جراحات به یک سوم دیه کامل رسید، دیه مرد دو برابر دیه زن می‌شود.»

مفاد روایات آن است که دیه زن و مرد تا زمانی که مقدار آن به ثلث دیه کامل مرد برسد مساوی است. در صدر روایات از ادات غایت «حتی و الی» استفاده شده و غایت در این روایات «ثلث»، مغیاً «دیه زن و مرد» و حکم مغیاً «تساوی» است. در اصول بحث است که غایت داخل در حکم مغیاً است تا نتیجه آن تساوی در ثلث شود یا داخل در حکم مغیاً نیست تا تنصیف در ثلث ثابت شود؛ برخی اصولیان همچون صاحب کفایه غایت را در حکم مغیاً داخل ندانسته‌اند (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ ق، ص ۲۰۹)، برخی دیگر دخول و عدم دخول غایت در حکم مغیاً را تابع قرائن دانسته‌اند (مظفر، ۱۴۳۰ ق، ج ۱، ص ۱۷۵).

تفصیلی نیز بین «حتی» و «الی» در مغنی‌اللیب ذکر شده که اولی دال بر دخول غایت در مغیاً و دومی دال بر عدم دخول غایت در مغیاً است. لکن در ذیل تمام روایاتی که ذکر شد، تعبیر «إذا بلغ الثلث» ذکر شده که قرینه بر عدم دخول غایت در حکم مغیاً است؛ چون مفاد منطوقی جمله شرطیه آن است که با تحقق شرط، حکم در جزا مترتب می‌شود؛ یعنی با تحقق «بلوغ به ثلث»، حکم «تنصیف دیه زن» جاری است. پس ظاهر این دسته از روایات آن است که اگر دیه جراحات زن به مقدار ثلث دیه کامل مرد برسد، تنصیف در خود ثلث ثابت است.

۲-۱-۲-۱. روایات دال بر تساوی در ثلث

روایاتی که دال بر تساوی دیه زن در خود ثلث هستند عبارتند از: صحیحہ حلبی، معتبره ابوبصیر، موثقہ ابن ابی یعفر (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۷، صص ۳۰۰-۳۰۱)، معتبره سماعه (طوسی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱۰، ص ۱۸۴) و روایت دعائم‌الاسلام (مغربی، بی تا، ج ۲، ص ۴۰۸). به عنوان نمونه، سماعه درباره دیه جراحات زنان از امام (ع) سؤال نمود و حضرت در جواب فرمودند: «مردان

و زنان در دیه یکسان هستند تا زمانی که مقدار دیه به یک‌سوم برسد. پس هنگامی که مقدار دیه از یک‌سوم تجاوز کند، دیه زن نصف دیه مرد خواهد بود.»

در صدر این روایات نیز با استفاده از ادات غایت «حتی، الی»، غایت تساوی دیه زن و مرد «بلوغ و انتهای به ثلث» قرار گرفته است، اما در ذیل تعبیر «اذا جاز الثلث» ذکر شده و قرینه بر آن است که غایت -یعنی ثلث- داخل در حکم مغیا -یعنی تساوی دیه زن و مرد- است و بعد از تجاوز و گذر از ثلث است که تنصیف صورت می‌گیرد.

۲. حل تعارض دو دسته روایات

در حل تعارض بین دو دسته روایات، چهار تقریب مطرح شده که نتیجه‌ی سه تقریب اول تنصیف در ثلث و نتیجه‌ی تقریب چهارم تساوی در ثلث است. در ادامه این چهار راه حل مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۲-۱. تقدم ظهور صدر روایات دسته دوم بر ظهور ذیل

برای تبیین این بیان، به تحلیل نمونه‌ی ذکر شده برای دسته دوم اشاره می‌شود: «مردان و زنان در دیه یکسان هستند تا زمانی که مقدار دیه به یک‌سوم برسد. پس هنگامی که مقدار دیه از یک‌سوم تجاوز کند، دیه زن نصف دیه مرد خواهد بود.» در این روایت به دو جمله با معنای مستقل اشاره شده است؛ جمله اول یعنی صدر روایت مشتمل بر مغیا «دیه مردان و زنان»، حکم مغیا «تساوی»، ادات غایت «تا» و غایت حکم به تساوی «رسیدن به حد ثلث» است. غایت تساوی دیه زن و مرد در دسته دوم از روایات همچون دسته اول «رسیدن به حد ثلث» است که ظهور در خروج از حکم مغیا و در نتیجه بر عدم تساوی در ثلث دلالت دارد.

از طرفی، مفهوم «هنگامی که مقدار دیه از یک سوم تجاوز کند» در جمله دوم یعنی ذیل روایت، «هنگامی که مقدار دیه از یک سوم تجاوز نکند» است که اطلاق داشته و شامل فرضی که به خود ثلث رسیده و فرضی که کمتر از ثلث است می‌شود؛ اما با توجه به ظهور صدر روایات دسته دوم، اطلاق مفهوم ذیل تقیید زده می‌شود.

نتیجه آنکه ظاهر صدر و ذیل روایات دسته اول تنصیف در ثلث است؛ ذیل روایات دسته دوم ظهور در تساوی در ثلث دارد، اما صدر روایت قرینه بر ذیل است، لذا روایات دسته دوم نیز دال بر تنصیف در ثلث است و هیچ‌گونه تعارضی بین این دو دسته از روایات وجود ندارد (سبزواری، ۱۴۱۳ ق، ج ۲۸، ص ۲۲۰؛ موحدی لنگرانی، ۱۴۲۱ ق، ص ۱۲۵).

۲-۲. اجمال روایات دسته دوم به جهت تنافی صدر و ذیل

با عنایت به این که روایات دسته دوم در مقام ارائه ضابطه برای مقدار دیه زن هستند، تقیید اطلاق مفهوم آن با ظهور صدر روایات صحیح نیست؛ زیرا معنای تقیید آن است که «تجاوز از ثلث» ضابطه تنصیف دیه نیست و ضابطه امر دیگر یعنی «رسیدن

به ثلث» است. حال که ذیل روایت قابل تقیید نیست، با صدر روایت تنافی پیدا می‌نماید؛ از این جهت که در صدر، «رسیدن به ثلث» -به نکته ظهور غایت در عدم دخول در حکم مغبّا- و در ذیل، «تجاوز از ثلث» را معیار تنصیف قرار داده است. از آنجا که هم امکان دارد صدر روایت را قرینه‌ای بر معنای ذیل در نظر گرفت و هم بالعکس، هیچ‌کدام بر دیگری ترجیح ندارند و در نتیجه کلام دچار تعارض داخلی و اجمال می‌شود؛ در این حالت روایات دسته اول که دال بر تنصیف در ثلث است بدون معارض خواهد بود (طباطبایی حائری، ۱۴۱۸ ق، ج ۱۶، ص ۲۱۲؛ نجفی، ۱۴۰۴ ق، ج ۴۲، ص ۸۷).

۲-۳. تساقط دو دسته روایات و رجوع به عام فوقانی

روایات دسته اول ظهور در تنصیف در ثلث و روایات دسته دوم ظهور در تساوی در ثلث دارند؛ لذا تعارض نموده و چون مرجحی برای تقدیم یک دسته بر دیگری وجود ندارد، تساقط کرده و به عام فوقانی یعنی صحیح‌ه ابو‌مریم مراجعه می‌شود که دال بر تنصیف در ثلث است (موسوی خویی، ۱۴۲۲ ق، ج ۴۲، ص ۳۹۷؛ تبریزی، ۱۴۲۸ ق، ص ۳۰۰). صاحب این دیدگاه به وجه ظهور دسته دوم در تساوی در ثلث اشاره ننموده‌اند، اما شاید وجه آن، «در مقام تحدید بودن» روایت است؛ یعنی وقتی روایت معیار تنصیف را «تجاوز از ثلث» قرار می‌دهد نمی‌توان گفت که این معیار صرفاً برای برخی مصادیق است و معیار دیگری با عنوان «بلوغ به ثلث» نیز برای تنصیف وجود دارد. به تعبیر دیگر، تقیید اطلاق مفهوم به قرینه صدر روایت، با مقام تحدید سازگار نیست، بلکه ذیل روایت قرینه بر صدر روایت قرار می‌گیرد و دال بر مفهوم نداشتن غایت در صدر روایت خواهد بود.

در راستای تحلیل این دیدگاه، مقتضای قاعده در فرض تساقط روایات متعارض تحلیل می‌شود؛ در فرض تعارض و تساقط دو دسته‌ی روایات، در وهله‌ی نخست می‌بایست به اطلاقات ادله رجوع نمود و در صورت فقدان اطلاقات، اصل عملی جاری خواهد شد. از این رو، تعیین مقتضای اطلاقات و اصل عملی در این مسأله حائز اهمیت است.

صاحب جواهر (نجفی، ۱۴۰۴ ق، ج ۴۲، ص ۸۸) در فرض تعارض و تکافؤ ادله، اصل را بر نصف بودن دیه زن قرار می‌دهند؛ لیکن وجه این نظر مشخص نیست. از تعبیر «و لو باستقراء غیر المقام» در کلام ایشان چنین استنباط می‌شود که دست کم دو وجه برای این اصل قائل هستند که یکی از آن‌ها استقراء است. شاید منظور ایشان، غلبه موارد تجاوز دیه از ثلث و در نتیجه، غلبه تنصیف در دیات زن باشد و از این جهت، ثلث به اعم ملحق گردد. در صورتی که منظور ایشان از تعبیر مذکور، تمسک به غلبه باشد، این استدلال صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا غلبه صرفاً ظن آور بوده و دلیلی بر حجیت آن وجود ندارد.

مرحوم آیت‌الله شاهرودی، تمسک به استقراء را مشابه تمسک به قیاس و استحسان دانسته و اصل برائت ذمه از پرداخت بیش از نصف دیه را به عنوان وجهی برای کلام صاحب جواهر ذکر نموده‌اند. ایشان در اشکال به این وجه، چنین فرموده‌اند که اطلاق آیه قصاص بر تساوی دلالت دارد و با وجود اطلاق، نوبت به اصل عملی نمی‌رسد. زیرا در آیه قصاص، بدون اشاره

به لزوم پرداخت فاضل دیه، قصاص در نفس و اعضا ثابت دانسته شده است و لازمه‌ی این اطلاق، آن است که دیه در ثلث نیز برابر باشد؛ زیرا میان قصاص بدون پرداخت و تساوی در دیه، تلازم شرعی وجود دارد. پس اگر اطلاقات خاص در مسأله در بین نباشد، اطلاق آیه قصاص متبع بوده و نوبت به اصل عملی نمی‌رسد.

مرحوم آیت‌الله خویی (موسوی خویی، ۱۴۲۲ ق، ج ۴۲، ص ۳۹۸) به وجود اطلاق خاص در مسأله اذعان نموده و پس از تساقط، اطلاق صحیحه ابی‌مریم را مرجع قرار داده‌اند:

«عَنْهُ عَنْ فَصَالَةَ عَنْ أَبَانَ عَنْ أَبِي مَرْيَمَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: جِرَاحَاتُ النِّسَاءِ عَلَى النِّصْفِ مِنْ جِرَاحَاتِ الرِّجَالِ فِي كُلِّ شَيْءٍ» (طوسی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱۰، ص ۱۸۵).

به استناد این روایت، دیه جراحات زنان در تمامی موارد، نصف دیه جراحات مردان است؛ اعم از آنکه مقدار آن کمتر از ثلث، برابر ثلث، یا بیشتر از آن باشد. با این حال، به دلیل وجود اجماع و دلالت روایات دیگر، تنصیف در مقدار کمتر از ثلث منتفی شده و از اطلاق این روایت خارج می‌گردد؛ لیکن ثلث و مازاد بر آن، تحت اطلاق روایت باقی می‌مانند. شایان ذکر است که اطلاق برخی آیات، نظیر «وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ» (مائده: ۴۵)، دلالت بر تساوی در ثلث دارد؛ اما استناد به آن در این مقام صحیح نمی‌باشد، زیرا صحیحه ابی‌مریم در نسبت با این آیه، خاص بوده و بر آن مقدم است.

مرحوم آیت‌الله خوانساری در تمسک به عام فوقانی اشکال نموده‌اند که در دلیل مذکور، جمع مضاف «جراحات النساء» ذکر شده است که دلالت بر عموم دارد و تعبیر «من کل شیء» در ادامه، این عموم را تأکید نموده و ابای از تخصیص را می‌رساند. در نتیجه، این دلیل با روایات دال بر تساوی (که مضمون صدر هر دو دسته روایات است) معارضه می‌نماید (خوانساری، ۱۴۰۵ ق، ج ۷، ص ۲۰۲).

مرحوم آیت‌الله شاهرودی، این اشکال را وارد ندانسته، در پاسخ بیان نموده‌اند که عموم، حتی اگر مورد تأکید قرار گیرد، ابای از تخصیص ندارد و تخصیص آن عرفی است. همچنین، این عام فوقانی تنصیف را به صورت کلی بیان نموده است و دو دسته روایات در مقام تفسیر این تنصیف هستند که در چه مواردی این تنصیف وجود دارد. لذا این دو دسته روایت، ناظر و حاکم بر این روایت بوده و تعارضی با آن ندارند و صحیحه ابی‌مریم می‌تواند عام فوقانی در مسأله قرار گیرد.

علاوه بر این، عام فوقانی مختص به روایت مذکور نیست؛ بلکه صحیحه دیگر ابی‌مریم نیز عام فوقانی در مسأله محسوب می‌شود که مشتمل بر چنین تأکیدی نمی‌باشد: «قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) عَنْ جِرَاحَةِ الْمَرْأَةِ قَالَ فَقَالَ عَلَى النِّصْفِ مِنْ جِرَاحَةِ الرَّجُلِ مِنَ الدِّيَةِ فَمَا دُونَهَا» (طوسی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱۰، ص ۱۸۲). افزون بر این روایت، روایات دیگری نیز وجود دارد که دلالت بر تنصیف داشته و می‌تواند عام فوقانی در مسأله قرار گیرد.

۲-۴. عدم تعارض دسته اول با ظهور دسته دوم در تساوی

در سه تقریر پیشین، فرض بر آن بود که ظاهر روایات دسته اول دلالت بر تنصیف دیه در ثلث دارد. با این حال، تقریر حاضر کوشیده است تا ظهور دسته اول روایات را بر تساوی در ثلث به اثبات رساند. این تقریر، همسو با تقریر سوم و در تقابل با تقریرهای اول و دوم، دسته دوم روایات را نیز واجد ظهور تساوی دیه در ثلث تلقی نموده است. بدین ترتیب، مرحوم آیت الله شاهرودی صاحب این دیدگاه، با پذیرش ظهور هر دو دسته روایات در معنای تساوی دیه در ثلث، تعارض ظاهری میان این دو گروه از روایات را برطرف و هم‌سویی آن‌ها را به اثبات رسانده‌اند.

۲-۵. تحلیل و نقد دیدگاه آیت الله شاهرودی

ادعای اصلی دیدگاه مورد بحث، دلالت روایات دسته اول بر تساوی دیه در ثلث است. چنین برداشتی از روایات دسته اول، در کلام هیچ‌یک از فقهای پیشین وجود ندارد. از آنجا که بحث در رابطه با ظهور و دلالت است، باید بر اساس فهم عمومی مردم مورد ارزیابی قرار گیرد. لذا استفاده ایشان از مثال‌های متعدد برای تبیین حکم مثال دیگر، روشی دقیق و قابل اعتماد به نظر نمی‌رسد؛ چرا که هر مثال ممکن است دارای ویژگی‌های خاصی باشد که در مثال دیگر وجود نداشته باشد. بر این اساس، می‌توان به صورت اجمالی ادعا نمود که ظاهر عبارت «دیه جراحات مردان و زنان یکسان است تا زمانی که جراحت به یک‌سوم دیه کامل برسد. پس هنگامی که جراحت به یک‌سوم دیه کامل رسید، دیه مرد دو برابر دیه زن می‌شود»، دلالت بر تنصیف در خود ثلث دارد. این برداشت، با عدم اتخاذ چنین رویکردی از سوی فقها تقویت می‌گردد.

با این حال، صاحب دیدگاه برای اثبات مدعای خود به اموری تمسک جسته است که در ادامه به نقد آن‌ها اشاره می‌شود:

الف) مرحوم آیت الله شاهرودی (هاشمی شاهرودی، بی‌تا، صص ۴-۱۲) در ابتدا به بررسی اقوال پرداخته و محقق در *المختصر النافع*، شیخ مفید در *المقنعه*، شیخ طوسی در *النهایه و المبسوط*، ابن‌ادریس در *السرائر* و نویسندگان *الفقه الرضوی* را قائل به تساوی در ثلث دانسته است.

نقد: هر چند ظاهر برخی عبارات فقهای مذکور معیار بودن «تجاوز از ثلث» را نشان می‌دهد، اما انتساب اختیار این معیار به این فقها، نیازمند بررسی دقیق و تفصیلی کلمات آنان است و نمی‌توان به سادگی این نظر را به ایشان نسبت داد. البته اینکه تعدادی از علما قائل به نظریه تساوی در ثلث باشند، دلیل بر مدعای ایشان نمی‌شود؛ لکن ایشان بدین صددند تا از رهگذر مخالفت علمای مذکور با نظریه تنصیف در ثلث، مخاطب را برای پذیرش نظریه تساوی در ثلث آماده سازند و مدعای خود را از خرق اجماع و شهرت خارج نمایند.

ب) ایشان در مقام حل تعارض روایات، بین موارد تحدید به عدد و موارد بیان غایت تفاوت قائل شده‌اند: موارد بیان غایت مثل «اتَمُّوا الصَّيَّامَ إِلَى اللَّيْلِ» ظهور در عدم دخول غایت در مَغْيًا دارد؛ اما بیان عدد، ظاهر در اندازه‌گیری مقدار و بیان

کمیت است و خود آن موضوعیت دارد، یعنی قید موضوع است و تنها برای بیان غایت حکم نیست. لذا هرگاه گفته شود: «مال را صدقه بده تا ثلث» یا «وصیت در مال جایز است تا ثلث»، ظهور دارد که صدقه دادن و وصیت در خود ثلث هم جایز است؛ همچون «اکرم الناس الى العشرة» یا «قرأت الكتاب إلى الثلث». البته اگر عدد غایت برای موضوع و متعلق حکم نباشد و فقط غایت برای حکم یا تحدید زمان حکم باشد، ظهور در عدم دخول غایت در حکم مغیا دارد؛ مثل «القلم مرفوع عن الصبی حتی یبلغ خمسۀ عشر سنۀ» یا «العصیر العنبی المغلی حرام حتی یذهب ثلثاه».

نقد: نخست آنکه ایشان عدد را گاهی برای تحدید مقدار موضوع و گاهی غایت برای حکم دانسته‌اند؛ یعنی صرف اینکه غایت، عدد واقع شده است دلالت بر تحدید موضوع ندارد. لذا این سؤال مطرح می‌شود که بر چه اساسی برخی موارد را تحدید موضوع و برخی موارد را بیان غایت حکم دانسته‌اید؟! چرا محل بحث برای بیان غایت حکم نباشد؛ به‌خصوص اینکه ابتدا موضوع آمده و بعد حکم به تساوی ذکر شده و بعد از آن غایت ذکر شده است، یعنی در ظاهر، غایت قید حکم است.

سؤال دیگر اینکه غایت قرار گرفتن عدد چه ارتباطی با تحدید کمیت و مقدار موضوع دارد؟ اگر بدین معناست که غایت را قید موضوع قرار دهیم یعنی موضوع «مال تا ثلث» حکم جواز وصیت دارد، که همچنان اجمال ثلث باقی می‌ماند و معلوم نیست جواز وصیت در خود ثلث هم وجود دارد یا نه. البته در برخی مثال‌ها مثل «اکرم الناس الى العشرة» تحدید موضوع صحیح است، چون معنای عرفی این جملات این است که «ده نفر را اکرام کن». لکن این مثال‌ها متفاوت از مثال‌های دیگر است؛ چون در این موارد، برای حکم تنها یک مصداق وجود دارد، اما در مثال وصیت و تصدق، مصادیق متعددی وجود دارد.

توضیح افزون آنکه گاهی گفته می‌شود «تا ثلث مال را صدقه بده»، در این صورت یک مصداق برای حکم وجود دارد و آن صدقه نسبت به ثلث است؛ اما وقتی گفته می‌شود «جایز است تا ثلث مال را وصیت کنی»، این حکم مصادیق مختلفی چون وصیت به ربع، خمس، سدس، عشر و غیره دارد و به همین جهت، در دسته اول می‌توان عدد واقع شده در غایت را در موضوع داخل نمود، اما در دسته دوم به خاطر طولیت مصادیق و موضوعات نمی‌توان عدد واقع شده در غایت را موضوع قرار داد، مگر اینکه با همان غایت قید موضوع قرار دهیم که در این صورت، حکم دخول غایت در حکم مغیا مشخص نمی‌شود. همچنین، تعبیر «اکرم الناس الى العشرة» با تعبیر «اکرم الناس الى العاشرة» متفاوت است؛ در تعبیر اول ذکر ادات غایت تنها برای بیان استمرار پیدا نمودن اکرام است و کلمه «العشرة» به معنای «ده نفر» است، یعنی نفرات اکرام‌های انجام شده را جمع نموده و بعد از اتمام استمرار، به سرجمع همه اکرام‌ها اشاره نموده که ده نفر است؛ اما در مثال دوم نفرات اکرام را بعد از ادات غایت جمع نکرده است، بلکه به آخرین اکرام و مرز وجوب اکرام یعنی «نفر دهم» اشاره نموده است که دیگر ظهور

در دخول غایت در حکم مغیاً نداشته، بلکه با عدم دخول غایت در حکم مغیاً تناسب بیشتری دارد و محل بحث ما شبیه مثال دوم است؛ چون ثلث یکی از افراد دیه در کنار سایر افراد مثل نصف، ربع و خمس است.

علاوه بر این، مثال وصیت با مثال دیه نیز تفاوت دارد؛ از این جهت که تعیین مقدار مال در وصیت به اختیار موصی است و وقتی می‌تواند تا یک ریال مانده به ثلث وصیت نماید، دخول ثلث در حکم جواز وصیت چندان بعید نیست؛ اما در دیه، مقدار بر حسب اتفاق و حوادث جاری تعیین پیدا می‌کند و انتخاب آن به اختیار شخص نیست، لذا متناسب با این حالت آن است که خود شارع مشخص نماید حکم به تساوی با چه مقدار ادامه می‌یابد و از این رو غایت بودن عدد برای حکم و عدم دخول ثلث در حکم تساوی بعید نخواهد بود.

ج) ایشان در ادامه مطلب قبل، ذیل روایات دسته اول را با صدر در نظر بدوی معارض دانسته‌اند؛ چون ظاهر تعبیر ذیل - یعنی «إِذَا بَلَغَتِ الثُّلُثَ» - آن است که بلوغ ثلث موجب تنصیف می‌شود. لکن ظاهر مقام تحدید کمیت و مقدار با عدد، باعث تقدم ظهور صدر می‌شود؛ لذا وقتی گفته می‌شود «تا فلان عدد حکم چنین است و هر گاه به آن عدد رسید حکم تغییر می‌کند»، ظاهر از مجموع دو جمله آن است که عدد مذکور مقداری است که موضوع حکم قرار گرفته است، و گرنه باید عدد کمتر در صدر روایت ذکر می‌شد یا با تعبیر «ما لم تبلغ» مطرح می‌شد، نه با تعبیر «حتی تبلغ». در نتیجه‌ی این کلام، معنای تعبیر ذیل در روایات دسته اول، آن است که وقتی دیه به ثلث رسید، بعد از آن دیگر نصف می‌شود؛ یعنی در کمیت و اعداد بالاتر از ثلث تنصیف صورت می‌گیرد.

نقد: اگر از نقد قبل صرف نظر شود و ادعای ایشان مبتنی بر ظهور استقلالی صدر در دخول غایت در مغیاً پذیرفته شود، اما ظهور مجموعی پذیرفته نمی‌شود؛ چون بر فرض قبول کنیم که تعبیر صدر روایت ظهور در دخول ثلث در حکم مغیاً دارد، اما این ظهور ناشی از وضع واژه «حتی» برای دخول غایت در مغیاً نبوده، بلکه متأثر از تناسبات حکم و موضوع است. از سوی دیگر، ظاهر منطوق «إِذَا بَلَغَتِ الثُّلُثَ رَجَعَتْ إِلَى النُّصْفِ»، به دلالت وضعی، آن است که «بلوغ ثلث» معیار تنصیف است و تأویل آن به «تجاوز از ثلث»، مجاز و خلاف ظاهر به شمار می‌رود.

در نتیجه، عرف با لحاظ ظهور منطوقی وضعی ذیل، غایت مذکور در صدر را داخل در حکم مغیاً تلقی ننموده، تا بخواهد بلوغ ثلث را به معنای تجاوز از ثلث تفسیر نماید. به بیان دیگر، مستدل در استدلال خود، ابتدا صدر روایت را به صورت مستقل فرض نموده و آن را واجد ظهور در تساوی در ثلث تلقی کرده و سپس، همین ظهور را در فرض اجتماع با جمله دوم (ذیل روایت) محفوظ دانسته است. حال آنکه در مواردی که صدر روایت مستقل نبوده و همراه با ذیل ذکر می‌گردد، اساساً ظهوری در صدر، در دخول غایت در حکم مغیاً، حاصل نمی‌شود. به تعبیر فنی، ظهور سیاقی ظهوری برآمده از مجموع کلام است و لذا با وجود قرینه در داخل کلام، ظهور سیاقی بدوی شکل نمی‌گیرد تا بخواهد معنای جمله را تغییر دهد.

پس نه تنها صدر قرینه بر ذیل نمی‌شود، بلکه در نظر عرفی، ذیل قرینه بر صدر می‌شود. محل بحث هم شبیه تعبیر «تا نفر دهم را اکرام کن پس وقتی به نفر دهم رسید پس دیگر اکرام نکن» است که اگر نفر نهم اکرام شود، بلوغ به نفر دهم صدق می‌کند. در حقیقت در اینجا «ثلث» مرز تغییر حکم است و ظهور در عدم تساوی در خود ثلث دارد. بلکه از جهتی محل بحث مستحکم‌تر است؛ چون در روایات در جواب شرط «فاء» ذکر نشده است (مانند: إِذَا بَلَغَتِ الثُّلُثَ رَجَعَتْ...) و لذا احتمال ارائه‌شده توسط ایشان مبنی بر تفریع مابعد ثلث، ضعیف‌تر می‌شود. تعبیر «حتی تبلغ» هم دلیل بر آن نمی‌شود که در ثلث نیز تساوی باشد؛ شاهد این مطلب آن است که اگر تعبیر چنین باشد: «دیه زن و مرد برابر است تا زمانی که به ثلث برسد و از ثلث به بالا به نصف برمی‌گردد»، دیگر «حتی تبلغ» دال بر تساوی در ثلث نیست. پس عدم تعبیر به «ما لم يبلغ» هیچ دلالتی بر مدعای ایشان ندارد.

د) ایشان در ادامه، روایات دال بر فتوای تساوی در ثلث را مستفیض دانسته‌اند؛ به خاطر اینکه در دسته اول از روایات، در ذیل صحیحه جمیل و ذیل روایت ابوبصیر تعبیر «فَإِذَا بَلَغَتْ ثُلُثَ الدِّيَةِ سَوَاءٌ» آمده است و کلمه «سواء» روایت را صریح در این نموده که دیه زن و مرد در مقدار ثلث مساوی است؛ به خصوص اینکه تضاعف دیه در روایت به رجل یا جراحت استناد داده شده، نه به ثلث. همچنین حلبی در یک روایت «بلوغ به ثلث» و در روایت دیگر «تجاوز از ثلث» را نقل نموده است و عبارات دو روایت یکی بوده، به گونه‌ای که ظن قوی به وحدت روایت ایجاد می‌شود. در نتیجه در روایات دسته اول تنها روایت ابان باقی می‌ماند که موردش اصبع (انگشت) و از موارد تجاوز دیه از ثلث است.

نقد: در رابطه با مفاد «بَلَغَتْ ثُلُثَ الدِّيَةِ سَوَاءٌ» سه احتمال وجود دارد: اول آنکه تأکید بلوغ دیه به ثلث باشد؛ یعنی دیه بدون هیچ کاستی و دقیقاً مساوی یک‌سوم باشد. احتمال دوم آن است که دیه به ثلث برسد، در حالی که ثلث بین زن و مرد مساوی است. احتمال سوم آن است که دیه به ثلث برسد، در حالی که دیه زن و مرد قبل از بلوغ مساوی است. احتمال دوم و سوم بعید است و ظاهر روایت احتمال اول است که علامه مجلسی نیز بدان اشاره نموده‌اند (مجلسی، ۱۴۰۶، ج ۱۶، ص ۳۷۱)؛ چون اینکه دیه زن چه مقدار است مربوط به حکم است و به طبع نباید در موضوع شرط بیان شود.

اما در رابطه با اینکه تضاعف دیه را به ثلث استناد نداده است، هیچ خصوصیتی وجود ندارد؛ تضاعف را می‌توان هم با تعبیر «تضاعف دیه الرجل» و هم با تعبیر «صیرت دیه الرجل ثلثی الدیه» مطرح نمود. کما اینکه در صحیح‌ه حلبی از روایات دسته دوم این تعبیر آمده است: «فَإِذَا جَاوَزَتِ الثُّلُثَ صَيَّرَتْ دِيَةَ الرَّجُلِ فِي الْجَرَاحَاتِ ثُلْثِي الدِّيَةِ وَ دِيَةُ النِّسَاءِ ثُلُثُ الدِّيَةِ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۳۰۰)؛ یعنی تضاعف را به خودِ ثلث (در فرض تجاوز) استناد داده است و اگر در ثلث تساوی برقرار می‌بود، نباید تضاعف بدین شکل بیان می‌شد؛ لذا این روایت با اینکه تعبیر به تجاوز دارد، صریح در عدم تساوی دیه در خود ثلث است و در نتیجه با صحیح‌ه حلبی در روایات دسته اول تهافتی ندارد تا به ظن وحدت روایت کنار گذاشته شود.

ایشان بیان نمودند که مورد روایت ابان اصبع است که مصداق تجاوز از ثلث است؛ در حالی که مورد معتبره ابن ابی یعفور (از دسته دوم) هم اصبع است و روایت هم قضیه حقیقه نیست بلکه سائل از دیه انگشت زن سؤال می‌کند؛ یعنی هم مورد اقتضا دارد عنوان تجاوز ذکر شود و هم جواب در سؤال سائل واقع شده است و در مقام بیان حکم سایر موارد نبودن، قوی است. ذهن شیعه با بحث قیاس و به طبع با روایت ابان در گیر بوده است؛ لذا معصوم (ع) بر حسب متداول - که قطع چهار انگشت است نه سه انگشت و یک سوم انگشت دیگر - در مورد قطع انگشت تعبیر به تجاوز نموده است، یا راویان به دلیل انس ذهنی با روایت ابان و مورد آن، نقل به معنا نموده و از لفظ تجاوز استفاده نموده‌اند.

ها) ایشان در طول ادعای اصلی، دو ادعای دیگر مطرح نموده‌اند: اول اینکه اگر روایات دسته اول ظهور در تساوی در ثلث نداشته باشند، احتمال این معنا در آن‌ها قوی است؛ لذا روایات دسته اول دچار اجمال شده و روایات دسته دوم بدون معارض باقی می‌مانند. دوم اینکه بر فرض، روایات دسته اول طبق نظر مشهور ظهور در تنصیف در خود ثلث داشته باشند، چندان صریح نیستند که نتوان با مفاد صریح روایات دسته دوم تفسیرشان نمود و ظاهر بر صریح حمل می‌شود. وجه صراحت دسته دوم، ذکر عنوان «تجاوز از ثلث» است که قابل حمل بر خصوص ثلث یا خود ثلث و اعم از ثلث نیست؛ زیرا موجب الغای عنوان تجاوز و معیار بودن بلوغ ثلث می‌گردد، چرا که در این صورت تجاوز از ثلث همیشه مسبوق به بلوغ به ثلث است و هیچ دخالتی در حکم نخواهد داشت.

نقد: ادعای اول ایشان تنزل از ادعای قبلی است و جوابش مشخص شد. اما در ادعای دوم که ظهور روایات دسته اول در تنصیف در ثلث را پذیرفتند و دسته دوم را صریح و دسته اول را ظاهر دانستند، باید گفت امر به عکس است؛ چون جمله شرطیه در ذیل روایات با «فاء» نیامده و بر مدلول مستفاد از صدر روایات تفریع نشده است؛ طبق این نکته، می‌توان تجاوز از ثلث را بیان یکی از مصادیق تنصیف در ثلث بدانیم که مصداق دیگر آن بلوغ به ثلث است. در دسته اول نیز بلوغ به ثلث بیان یکی از مصادیق تنصیف در ثلث است. برخی فقیهان با اشاره به نکته مذکور، تفریع یک مصداق بر جمله قبل را امری شایع معرفی نموده‌اند (موحدی لنگرانی، ۱۴۲۱ ق، ص ۱۲۵).

نتیجه آنکه می‌توان بر عنوان «تجاوز» تحفظ نمود، اما آن را مصداقی از حکم تنصیف دانست و بلوغ ثلث را مصداق دیگر تنصیف تلقی کرد؛ اما نمی‌توان بر عنوان بلوغ ثلث تحفظ نمود و تجاوز از ثلث را مصداق تنصیف ندانست. به بیانی دیگر، نمی‌توان منطق ذیل روایات دسته اول را توجیه نمود، اما منطق ذیل روایات دسته دوم را می‌توان توجیه کرد که ناظر به موارد تجاوز از ثلث بوده و ناظر به موارد خود ثلث نبوده است؛ از این باب که مورد روایت فرضی بوده که فرض دیه در خود ثلث نداشته و تنها فرض دیه برای تجاوز از ثلث داشته است؛ همچون مثال دیه انگشتان زن که وقتی به چهار انگشت می‌رسد تجاوز از ثلث محقق می‌شود و در فرض قطع تمام انگشت، مصداق دیه به اندازه ثلث وجود ندارد. کما اینکه موقوفه ابن ابی یعفور در مورد قطع تمام انگشت سخن می‌گوید.

علاوه بر این، روایات دسته دوم صریح نبوده و ظاهر در معیار بودن تجاوز از ثلث هستند؛ چون بیان شد که دخول غایت در حکم مغیاً به قرینه سیاق است و ذیل می‌تواند قرینه‌ای بر خلاف سیاق قرار گیرد؛ لذا قرینه بر دخول و عدم دخول مغیاً در حقیقت خود تعبیر ذیل است و چون در روایات دسته دوم تعبیر ذیل «فَإِذَا جَاوَزَتِ الثَّلَاثَ...» است، قرینه بر دخول غایت - یعنی ثلث - در حکم مغیاً - یعنی تساوی در دیه - خواهد بود؛ لکن این قرینیت به منطوق نیست، بلکه به مفهوم است. منطوق فقط دال بر آن است که اگر تجاوز از ثلث تحقق پیدا نماید تنصیف صورت می‌گیرد و نسبت به ثلث حرفی ندارد؛ بلکه مفهوم «اگر تجاوز از ثلث صورت نگیرد تنصیف محقق نمی‌شود»، حکم ثلث را بیان می‌نماید و مفهوم اطلاق دارد؛ یعنی هم فرضی که به خود ثلث برسد و هم فرضی که کمتر از ثلث باشد. در نتیجه، اطلاق مفهوم قرینه بر دخول غایت در مغیاً شده است و به لحاظ عرفی، روایات دسته اول صریح و روایات دسته دوم ظاهرند و اگر بنا بر حمل باشد، باید روایات دسته دوم را بر روایات دسته اول حمل نمود.

و) ایشان در مقاله خود به جمع دیگری اشاره می‌نمایند و آن تقیید اطلاق مفهوم شرط در هر دسته با منطوق دسته دیگر است که نتیجه آن کفایت هر یک از بلوغ ثلث و تجاوز از ثلث در حکم به تنصیف خواهد بود. ایشان این جمع را عرفی نمی‌دانند؛ چون موجب الغای عنوان «تجاوز» و الغای دلیل است و الغای دلیل، جمع بین دو دلیل محسوب نمی‌شود؛ اما اگر ذیل در طایفه اول بر معنای بیان‌شده یعنی «ثبوت تنصیف پس از ثلث و در اعداد بالاتر از ثلث» حمل شود، الغای دلیل لازم نمی‌آید.

نقد: اول اینکه اگر روایات در مقام بیان معیار تنصیف باشند، در این صورت جمع مذکور صحیح نخواهد بود؛ اما دیگر حمل «بلوغ» بر معنای «ثبوت تنصیف در اعداد بالاتر» نیز صحیح نخواهد بود، چون معنای این حمل، رفع ید از تعبیر «بلوغ» بوده و در حقیقت آن را به «تجاوز» معنا نموده‌ایم؛ در نتیجه از جمع خود مرحوم آیت‌الله شاهرودی نیز الغای دلیل لازم می‌آید. اما اگر روایات را در مقام بیان دقیق مرز تعبدی ندانیم، می‌توان ذیل روایات هر دو دسته را بیان فرعی از صدر روایات دانست؛ یعنی وقتی غایت حکم به تساوی، رسیدن به ثلث باشد، در دو فرض تنصیف صورت می‌گیرد: یکی بلوغ به ثلث و دیگری تجاوز از ثلث، که هر کدام از این دو مصداق در ذیل یک دسته از روایات ذکر شده است. توجه شود که «بلوغ به ثلث» شامل تجاوز از ثلث نمی‌شود، اما به جهت ذکر غایت حکم به تساوی در صدر روایات دسته اول و تأکید دوباره بر مصداق مرزی تغییر حکم، حکم فرض تجاوز از ثلث را هم روشن می‌سازد.

ز) نظر ایشان آن است که بر فرض، اگر نظر محقق خویی مبنی بر تعارض دو دسته روایات پذیرفته شود، در صورتی می‌توان به عام فوقانی رجوع نمود که مرجّحی موجود نباشد؛ در حالی که روایات دسته دوم موافق کتاب و ظاهر آیه قصاص در اعضا است که مقتضای اطلاق آن، تساوی دیه زن و مرد در کمتر از ثلث، خود ثلث و بیشتر از ثلث است.

نقد: ترجیح به موافقت کتاب در محل بحث قابل پذیرش نیست؛ چون روایات مذکور مفسر آیه شریفه بوده و خود این روایات بخشی از آیه را نیز تقیید زده است که ادله ترجیح از این فرض انصراف دارد؛ چون موضوع ترجیح «حَدِيثَانِ مُخْتَلَفَانِ» است و حکم رد و اخذ هم به خود حدیث تعلق گرفته است که منصرف به فرضی است که دو حدیث تباین کلی دارند، یا حداقل همچون محل بحث نباشد که بخشی از آن موافق قرآن، بخشی مخالف اما مقید قرآن و بخشی مخالف اطلاق قرآن باشد.

ح) مرحوم آیت الله شاهرودی مرجح بعد از موافقت کتاب را، مخالفت دسته دوم با عامه دانسته اند؛ چون اکثر فقهای عامه همچون حنفیه و شافعیه قائل به تنصیف حتی در کمتر از ثلث بوده و مذاهب معروفی هم که مساوات دیه زن و مرد را قبول نموده اند، آن را مقید به کمتر از ثلث کرده اند که با مراجعه به معنی ابن قدامه روشن می شود.

نقد: به نظر می رسد ترجیح به مخالفت با عامه شامل قول حنفیه و شافعیه نمی شود؛ چون روایات هر دو دسته در کمتر از ثلث، مخالف با قول عامه سخن گفته اند، لذا ادله ترجیح از این فرض انصراف دارد. اما استفاده نظر عامه راجع به ثلث از کتاب المغنی ابن قدامه دشوار است؛ چون ایشان در ابتدا این مسأله را مطرح می نمایند: «مَسْأَلَةٌ: قَالَ: وَتُسَاوِي جِرَاحَ الْمَرْأَةِ جِرَاحَ الرَّجُلِ إِلَى ثُلْثِ اللَّيَّةِ، فَإِنْ جَاوَزَ الثُّلُثَ، فَعَلَى النَّصْفِ» که عنوان تجاوز در مسأله ذکر شده و بعد قائلین زیادی را از عامه ذکر می نماید؛ لکن بعد از دو پاراگراف چنین می گوید: «فَأَمَّا الثُّلُثُ نَفْسُهُ، فَهَلْ يَسْتَوِيَانِ فِيهِ؟ عَلَى رَوَايَتَيْنِ» (ابن قدامه المقدسی، ۱۳۸۸ ق، ج ۸، ص ۴۰۲)؛ یعنی با اینکه در عنوان مسأله تجاوز ذکر شده بود، اما خود ثلث را از آن جدا نموده و به خاطر «حتی یبلغ الثلث» قول صحیح را نیز تنصیف در ثلث دانسته اند.

ذکر ثلث به صورت جداگانه دال بر آن است که مورد مسأله بالا دیه کمتر از ثلث بوده است و لذا از کتاب المغنی نمی توان نظر فقهای مذکور را راجع به ثلث به دست آورد. البته قول به تنصیف در ثلث از عامه همچون عمر بن الخطاب، سعید بن المسیب، زهری، مالک، احمد و اسحاق از کلام شیخ طوسی در الخلاف استفاده می شود. لکن مذهب ربیعیه را تساوی در ثلث دانسته است؛ یعنی ربیعیه تفصیل روایات را پذیرفته و در خود ثلث هم قائل به تساوی شده است و لذا اگر بنا باشد مخالفت با عامه مرجح باشد، باید مخالفت با قول ربیعیه را معیار قرار داد (طوسی، ۱۴۰۷ ق، ج ۵، ص ۲۵۵). نتیجه آنکه روایات هر دو دسته مخالف برخی از عامه است و نمی توان یکی را بر دیگری ترجیح داد؛ به خصوص آنکه از برخی روایات استظهار می شود مذهب ربیعیه در بین مردم شایع بوده است (حر عاملی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲۰، ص ۵۵۸).

ه) ایشان در طول ادعای اصلی، دو ادعای دیگر مطرح نموده اند: اول اینکه اگر روایات دسته اول ظهور در تساوی در ثلث نداشته باشند، احتمال این معنا در آن ها قوی است؛ لذا روایات دسته اول دچار اجمال شده و روایات دسته دوم بدون معارض باقی می ماند. دوم اینکه بر فرض، روایات دسته اول طبق نظر مشهور ظهور در تنصیف در خود ثلث داشته باشند، چندان صریح نیستند که نتوان با مفاد صریح روایات دسته دوم تفسیرشان نمود و ظاهر بر صریح حمل می شود. وجه صراحت

دسته دوم، ذکر عنوان «تجاوز از ثلث» است که قابل حمل بر خصوص ثلث یا خود ثلث و اعم از ثلث نیست؛ زیرا موجب الغای عنوان تجاوز و معیار بودن بلوغ ثلث می‌گردد، چرا که در این صورت تجاوز از ثلث همیشه مسبوق به بلوغ به ثلث است و هیچ دخالتی در حکم نخواهد داشت.

نقد: ادعای اول ایشان تنزّل از ادعای قبلی است و جوابش مشخص شد. اما در ادعای دوم که ظهور روایات دسته اول در تنصیف در ثلث را پذیرفتند و دسته دوم را صریح و دسته اول را ظاهر دانستند، باید گفت امر به عکس است؛ چون جمله شرطیه در ذیل روایات با «فاء» نیامده و بر مدلول مستفاد از صدر روایات تفریع نشده است؛ طبق این نکته، می‌توان تجاوز از ثلث را بیان یکی از مصادیق تنصیف در ثلث بدانیم که مصداق دیگر آن بلوغ به ثلث است. در دسته اول نیز بلوغ به ثلث بیان یکی از مصادیق تنصیف در ثلث است. برخی فقیهان با اشاره به نکته مذکور، تفریع یک مصداق بر جمله قبل را امری شایع معرفی نموده‌اند (موحدی لنگرانی، ۱۴۲۱ ق، ص ۱۲۵).

نتیجه آنکه می‌توان بر عنوان «تجاوز» تحفظ نمود، اما آن را مصداقی از حکم تنصیف دانست و بلوغ ثلث را مصداق دیگر تنصیف تلقی کرد؛ اما نمی‌توان بر عنوان بلوغ ثلث تحفظ نمود و تجاوز از ثلث را مصداق تنصیف ندانست. به بیانی دیگر، نمی‌توان منطق ذیل روایات دسته اول را توجیه نمود، اما منطق ذیل روایات دسته دوم را می‌توان توجیه کرد که ناظر به موارد تجاوز از ثلث بوده و ناظر به موارد خود ثلث نبوده است؛ از این باب که مورد روایت فرضی بوده که فرض دیه در خود ثلث نداشته و تنها فرض دیه برای تجاوز از ثلث داشته است؛ همچون مثال دیه انگشتان زن که وقتی به چهار انگشت می‌رسد تجاوز از ثلث محقق می‌شود و در فرض قطع تمام انگشت، مصداق دیه به اندازه ثلث وجود ندارد. کما اینکه موثقه ابن ابی‌یعفور در مورد قطع تمام انگشت سخن می‌گوید.

علاوه بر این، روایات دسته دوم صریح نبوده و ظاهر در معیار بودن تجاوز از ثلث هستند؛ چون بیان شد که دخول غایت در حکم مغیاً به قرینه سیاق است و ذیل می‌تواند قرینه‌ای بر خلاف سیاق قرار گیرد؛ لذا قرینه بر دخول و عدم دخول مغیاً در حقیقت خود تعبیر ذیل است و چون در روایات دسته دوم تعبیر ذیل «فَإِذَا جَاوَزَتِ الثُّلُوثَ...» است، قرینه بر دخول غایت - یعنی ثلث - در حکم مغیاً - یعنی تساوی در دیه - خواهد بود؛ لکن این قرینیت به منطق نیست، بلکه به مفهوم است. منطق فقط دال بر آن است که اگر تجاوز از ثلث تحقق پیدا نماید تنصیف صورت می‌گیرد و نسبت به ثلث حرفی ندارد؛ بلکه مفهوم «اگر تجاوز از ثلث صورت نگیرد تنصیف محقق نمی‌شود»، حکم ثلث را بیان می‌نماید و مفهوم اطلاق دارد؛ یعنی هم فرضی که به خود ثلث برسد و هم فرضی که کمتر از ثلث باشد. در نتیجه، اطلاق مفهوم قرینه بر دخول غایت در مغیاً شده است و به لحاظ عرفی، روایات دسته اول صریح و روایات دسته دوم ظاهرند و اگر بنا بر حمل باشد، باید روایات دسته دوم را بر روایات دسته اول حمل نمود.

و) ایشان در مقاله خود به جمع دیگری اشاره می‌نمایند و آن تقیید اطلاق مفهوم شرط در هر دسته با منطوق دسته دیگر است که نتیجه آن کفایت هر یک از بلوغ ثلث و تجاوز از ثلث در حکم به تنصیف خواهد بود. ایشان این جمع را عرفی نمی‌دانند؛ چون موجب الغای عنوان «تجاوز» و الغای دلیل است و الغای دلیل، جمع بین دو دلیل محسوب نمی‌شود؛ اما اگر ذیل در طایفه اول بر معنای بیان‌شده یعنی «ثبوت تنصیف پس از ثلث و در اعداد بالاتر از ثلث» حمل شود، الغای دلیل لازم نمی‌آید.

نقد: اول اینکه اگر روایات در مقام بیان معیار تنصیف باشند، در این صورت جمع مذکور صحیح نخواهد بود؛ اما دیگر حمل «بلوغ» بر معنای «ثبوت تنصیف در اعداد بالاتر» نیز صحیح نخواهد بود، چون معنای این حمل، رفع ید از تعبیر «بلوغ» بوده و در حقیقت آن را به «تجاوز» معنا نموده‌ایم؛ در نتیجه از جمع خود مرحوم آیت‌الله شاهرودی نیز الغای دلیل لازم می‌آید. اما اگر روایات را در مقام بیان دقیق مرز تعبدی ندانیم، می‌توان ذیل روایات هر دو دسته را بیان فرعی از صدر روایات دانست؛ یعنی وقتی غایت حکم به تساوی، رسیدن به ثلث باشد، در دو فرض تنصیف صورت می‌گیرد: یکی بلوغ به ثلث و دیگری تجاوز از ثلث، که هر کدام از این دو مصداق در ذیل یک دسته از روایات ذکر شده است. توجه شود که «بلوغ به ثلث» شامل تجاوز از ثلث نمی‌شود، اما به جهت ذکر غایت حکم به تساوی در صدر روایات دسته اول و تأکید دوباره بر مصداق مرزی تغییر حکم، حکم فرض تجاوز از ثلث را هم روشن می‌سازد.

ز) نظر ایشان آن است که بر فرض، اگر نظر محقق خویی مبنی بر تعارض دو دسته روایات پذیرفته شود، در صورتی می‌توان به عام فوقانی رجوع نمود که مرجّحی موجود نباشد؛ در حالی که روایات دسته دوم موافق کتاب و ظاهر آیه قصاص در اعضا است که مقتضای اطلاق آن، تساوی دیه زن و مرد در کمتر از ثلث، خود ثلث و بیشتر از ثلث است.

نقد: ترجیح به موافقت کتاب در محل بحث قابل پذیرش نیست؛ چون روایات مذکور مفسر آیه شریفه بوده و خود این روایات بخشی از آیه را نیز تقیید زده است که ادله ترجیح از این فرض انصراف دارد؛ چون موضوع ترجیح «حَدِثَانِ مُخْتَلِفَانِ» است و حکم ردّ و اخذ هم به خود حدیث تعلق گرفته است که منصرف به فرضی است که دو حدیث تباین کلی دارند، یا حداقل همچون محل بحث نباشد که بخشی از آن موافق قرآن، بخشی مخالف اما مقید قرآن و بخشی مخالف اطلاق قرآن باشد.

ح) مرحوم آیت‌الله شاهرودی مرجّح بعد از موافقت کتاب را، مخالفت دسته دوم با عامه دانسته اند؛ چون اکثر فقهای عامه همچون حنفیه و شافعیه قائل به تنصیف حتی در کمتر از ثلث بوده و مذاهب معروفی هم که مساوات دیه زن و مرد را قبول نموده‌اند، آن را مقید به کمتر از ثلث کرده‌اند که با مراجعه به معنی ابن‌قدامة روشن می‌شود.

نقد: به نظر می‌رسد ترجیح به مخالفت با عامه شامل قول حنفیه و شافعیه نمی‌شود؛ چون روایات هر دو دسته در کمتر از ثلث، مخالف با قول عامه سخن گفته‌اند، لذا ادله ترجیح از این فرض انصراف دارد. اما استفاده نظر عامه راجع به ثلث از

کتاب/المغنی ابن قدامه دشوار است؛ چون ایشان در ابتدا این مسأله را مطرح می‌نمایند: «مَسْأَلَةٌ: قَالَ: وَتُسَاوِي جِرَاحَ الْمَرْأَةِ جِرَاحَ الرَّجُلِ إِلَى ثُلْثِ اللَّيَّةِ، فَإِنْ جَاوَزَ الثُّلُثَ، فَعَلَى النِّصْفِ» که عنوان تجاوز در مسأله ذکر شده و بعد قائلین زیادی را از عامه ذکر می‌نماید؛ لکن بعد از دو پاراگراف چنین می‌گوید: «فَأَمَّا الثُّلُثُ نَفْسُهُ، فَهَلْ يَسْتَوِيَانِ فِيهِ؟ عَلَى رَوَايَتَيْنِ» (ابن قدامه المقدسی، ۱۳۸۸ ق، ج ۸، ص ۴۰۲)؛ یعنی با اینکه در عنوان مسأله تجاوز ذکر شده بود، اما خود ثلث را از آن جدا نموده و به خاطر «حتی یبلغ الثلث» قول صحیح را نیز تنصیف در ثلث دانسته‌اند.

ذکر ثلث به صورت جداگانه دال بر آن است که مورد مسأله بالا دیه کمتر از ثلث بوده است و لذا از کتاب المغنی نمی‌توان نظر فقهای مذکور را راجع به ثلث به دست آورد. البته قول به تنصیف در ثلث از عامه همچون عمر بن الخطاب، سعید بن المسیب، زهری، مالک، احمد و اسحاق از کلام شیخ طوسی در الخلاف استفاده می‌شود. لکن مذهب ربیعیه را تساوی در ثلث دانسته است؛ یعنی ربیعیه تفصیل روایات را پذیرفته و در خود ثلث هم قائل به تساوی شده است و لذا اگر بنا باشد مخالفت با عامه مرجح باشد، باید مخالفت با قول ربیعیه را معیار قرار داد (طوسی، ۱۴۰۷ ق، ج ۵، ص ۲۵۵). نتیجه آنکه روایات هر دو دسته مخالف برخی از عامه است و نمی‌توان یکی را بر دیگری ترجیح داد؛ به خصوص آنکه از برخی روایات استظهار می‌شود مذهب ربیعیه در بین مردم شایع بوده است (حر عاملی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲۰، ص ۵۵۸).

نتیجه‌گیری

این پژوهش با بررسی مبانی دیدگاه مشهور و تأکید بر ارزیابی استدلال‌های مخالف نظر مشهور - که توسط آیت‌الله شاهرودی ارائه گشته است - در خصوص حکم فقهی دیه زن و مرد در نقطه ثلث انجام شد. نتایج حاصل از نقد جزء به جزء دیدگاه ایشان نشان می‌دهد که ادله‌ی ارائه‌شده برای اثبات نظریه تساوی دیه زن و مرد زمانی که مقدار دیه به ثلث می‌رسد، قابل دفاع نیستند و فهم عرفی از روایات دسته اول، تنصیف دیه در ثلث است نه تساوی.

ظهور روایات دسته اول هر چند در نگاه ابتدایی با ظهور روایات دسته دوم ناسازگار است، اما با توجه به ضعف دلالت روایات دسته دوم در معیار بودن تجاوز از ثلث و نیز صراحت برخی از روایات در اثبات حکم تنصیف در ثلث، روایات دسته اول بدون معارض بوده و نظر مشهور فقه امامیه مبنی بر تنصیف دیه زن در خود ثلث، از استحکام کافی برخوردار است. بنابراین، ماده ۵۶۰ قانون مجازات اسلامی که همسو با دیدگاه مشهور، حکم به تنصیف در ثلث داده است، منطبق با مبانی فقهی بوده و وجهی برای تغییر آن وجود ندارد.

منابع

قرآن کریم.

آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین. (۱۴۰۹ ق). کفایة الاصول. قم: مؤسسه آل البیت (ع).

ابن بابویه قمی، محمد بن علی (صدوق). (۱۴۱۳ ق). *من لا یحضره الفقیه* (ج ۴). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

ابن قدامه المقدسی، عبدالله بن احمد. (۱۳۸۸ ق). *المغنی* (ج ۸). قاهره: مکتبه القاهره.
پورصدقی، رضا؛ نوذری فردوسی، محمد. (۱۴۰۳). ارزیابی فقهی چالش‌های تعیین دیه ذهاب بخشی از منفعت گویایی. *پژوهش‌های فقهی مسائل مستحدثه*، ۲(۱)، ۴۰-۶۱.

تبریزی، جواد بن علی. (۱۴۲۸ ق). *تنقیح مبانی الأحکام: کتاب الدیات*. قم: دار الصدیقه الشهیده (س).
حرّ عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ ق). *تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه* (ج ۲۰). قم: مؤسسه آل البيت (ع).
خوانساری، سید احمد بن یوسف. (۱۴۰۵ ق). *جامع المدارک فی شرح المختصر النافع* (ج ۷). قم: مؤسسه اسماعیلیان.
سبزواری، سید عبد الأعلى. (۱۴۱۳ ق). *مذهب الأحکام فی بیان الحلال و الحرام* (ج ۲۸). قم: مؤسسه المنار.
طباطبایی حائری، سید علی بن محمد. (۱۴۱۸ ق). *ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل* (ج ۱۶). قم: مؤسسه آل البيت (ع).
طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن. (۱۴۰۷ ق). *الخلاص* (ج ۵). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن. (۱۴۰۷ ق). *تهذیب الأحکام* (ج ۱۰). تهران: دار الکتب الإسلامیه.
فاضل هندی، محمد بن حسن. (۱۴۱۶ ق). *کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحکام* (ج ۱۱). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ ق). *الکافی* (ج ۷). تهران: دار الکتب الإسلامیه.
مجلسی دوم، محمدباقر بن محمدتقی. (۱۴۰۶ ق). *ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار* (ج ۱۶). قم: انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی (ره).

محقق حلی، جعفر بن حسن. (۱۴۱۸ ق). *المختصر النافع فی فقه الامامیه*. قم: مؤسسه المطبوعات الدینیّه.
مفید، محمد بن محمد بن نعمان. (۱۴۱۰ ق). *المقنعه*. قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
مغربی، نعمان بن محمد. (بی تا). *دعائم الاسلام* (ج ۲). قم: مؤسسه آل البيت (ع).
مظفر، محمدرضا. (۱۴۳۰ ق). *اصول الفقه* (ج ۱). قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
منسوب به امام رضا (ع)، علی بن موسی علیهما السلام. (۱۴۰۶ ق). *الفقه: فقه الرضا*. مشهد: مؤسسه آل البيت (ع).
موحدی لنکرانی، محمد فاضل. (۱۴۲۱ ق). *تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله: التقصاص*. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (ع).
موسوی خویی، سید ابوالقاسم. (۱۴۲۲ ق). *موسوعة الإمام الخوئی (مبانی تکملة المنهاج)* (ج ۴۲). قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی.
نجفی، محمدحسن (صاحب الجواهر). (۱۴۰۴ ق). *جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام* (ج ۴۲). بیروت: دار إحياء التراث العربی.
هاشمی شاهرودی، سید محمود. (بی تا). بررسی فقهی حکم دیه اعضای زن در نقطه ثلث. *فقه اهل بیت (ع)*، ش ۵۵، ۴-۱۲.

References

Fāḍil Hindī, Muḥammad ibn Ḥasan. (1416 AH). *Kashf al-Lithām wa al-Ibhām ‘an Qawā’id al-Aḥkām*. Qom: Daftar-i Intishārāt-i Islāmī, affiliated with Jāmi‘at Mudarrisīn-i Ḥawzah-yi ‘Ilmiyyah-yi Qom. [In Arabic]

- Hāshimī Shāhrouḍī, Sayyid Maḥmūd, et al. *Majalleh Fiqh Ahl al-Bayt ('alayhim al-Salām)*. Qom: Mu'assaseh-yi Dā'irat al-Ma'ārif-i Fiqh-i Islāmī bar Madhhab-i Ahl al-Bayt ('a.s). [In Persian]
- Ḥurr al-ʿĀmilī, Muḥammad ibn Ḥasan. (1409 AH). *Wasā'il al-Shī'ah*. Qom: Mu'assasat Āl al-Bayt. [In Arabic]
- Ibn Qudāmah al-Maqdisī, ʿAbd Allāh ibn Aḥmad. (1388 AH). *Al-Mughnī*. Cairo: Maktabat al-Qāhirah. [In Arabic]
- Khū'ī, Sayyid Abū al-Qāsim Mūsawī. (1422 AH). *Mabānī Takmilat al-Minhāj*. Mu'assasat Iḥyā' Āthār al-Imam al-Khū'ī. [In Arabic]
- Najafī, Muḥammad Ḥasan, Ṣāhib al-Jawāhir. (1404 AH). *Jawāhir al-Kalām fī Sharḥ Sharā'i' al-Islām*. Beirut: Dār Iḥyā' al-Turāth al-ʿArabī. [In Arabic]
- Ṭūsī, Abū Ja'far Muḥammad ibn Ḥasan. (1407 AH). *Al-Khilāf*. Qom: Daftar-i Intishārāt-i Islāmī, affiliated with Jāmi'at Mudarrisīn-i Ḥawzah-yi 'Ilmiyyah-yi Qom. [In Arabic]